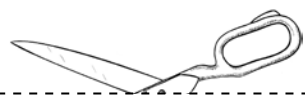


# فلسفه فشن

لارس اسونسن  
ترجمه آیدین رشیدی



دیزاین مشکی / ۴

فلسفه فشن / لارس اسونسن / ترجمه آیدین رشیدی

ویراستار: منظر محمدی / نسخه پرداز: مهراں موسوی

صفحه آرای: استودیو مشکی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه پرداز اندیشه

چاپ نخست ۱۳۹۷. چاپ هشتم ۱۴۰۰

نشر مشکی. تهران ۹۸ ۰۰ ۶۸ ۷۷

www.meshkipublication.com

info@meshkipublication.com

@meshkipublication

@meshki\_pub

همه حقوق برای ناشر محفوظ است. تکثیر یا تولید همه یا بخشی از کتاب به هر صورت (انتشار الکترونیکی، چاپ، فتوکپی، تصویر، صوت) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است.

سرشناسه: اسونسن، لارس افسار. هو.، ۱۹۷۰ - م.

Svendsen, Lars Fr. H.

عنوان و نام پدیدآور: فلسفه فشن / لارس اسونسن؛ برگردان آیدین رشیدی.

مشخصات نشر: تهران: نشر مشکی، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۱ ج. (بدون شماره گذاری).

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۷۶۵-۳۱-۱

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: Fashion: A Philosophy, 2006.

موضوع: مُد - فلسفه

موضوع: Fashion - Philosophy

شناسه افزوده: رشیدی، آیدین، ۱۳۶۳ -، مترجم

رده بندی کنگره: ۸۱۳۹۶ ف۵الف / GT5۲۱

رده بندی دیویی: ۳۹۱/۰۰۱

شماره کتاب شناسی ملی: ۵۱۱۴۷۴۷

## فهرست

پیشگفتار	۹
مقدمه: فلسفه‌ای برای فشن؟	۱۱
قاعده فشن نبودن است	۲۵
آغاز و اشاعه فشن	۴۱
فشن و زبان	۶۹
فشن و بدن	۸۳
فشن و هنر	۹۹
فشن و مصرف	۱۲۱
فشن به مثابه ایدئالی در زندگی	۱۴۹
پس‌گفتار	۱۷۱
یادداشت‌های مؤلف	۱۷۵
نام‌نامه گزیده	۱۹۳

توضیح: یادداشت‌های مترجم به شکل پانوشت درج شده‌اند.

یادداشت‌های مؤلف را در انتهای کتاب می‌یابید.

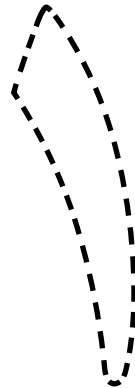
## پیشگفتار

فشن یکی از تأثیرگذارترین پدیده‌ها بر تمدن غرب از رنسانس به این سو بوده است. این پدیده زمینه‌های متعدد فعالیت‌های انسان مدرن را درنور دیده و می‌توان گفت که تبدیل به «ذات ثانویه»ی ما شده است. پس درک فشن برای درک خودمان و شیوه عملکردمان لازم است. با وجود این، فیلسوفان تقریباً به فشن بی‌توجه بوده‌اند، احتمالاً به این سبب که تصور می‌کنند این پدیده جزو سطحی‌ترین پدیده‌هاست و به‌سختی می‌توان آن را موضوع باارزشی برای مطالعه، آن‌هم در زمینه پرمغزی چون فلسفه، دانست. اما اگر فلسفه زمینه‌ای است که به درک ما از خویشتن می‌پردازد و اگر فشن — همان قدر که من مدعی‌ام — تأثیرگذار باشد، باید آن را به‌مثابه موضوعی برای پژوهش فلسفی جدی گرفت.

نگارش این کتاب زمان زیادی برده و در این مدت تغییرات بسیاری در آن پدید آمده است. بسیاری از راه‌های طی شده در این مسیر به بن‌بست رسید و وانهاده شد. کتاب نهایی دقیقاً همان چیزی نشد که از ابتدا در نظر داشتم. موضوع کتاب مرا به سمتی سوق داد که نظرگاه انتقادی‌تری برگزینم و، از این رو، کتاب حاضر

انتقادی‌تر از آن چیزی شد که در ابتدا تصور می‌کردم. نخستین بار پنج سال پیش، حین نوشتن *فلسفه ملال*، بود که به فکر نوشتن کتابی درباره فشن افتادم. در آن کتاب، مجال چندانی برای این موضوع نبود و تنها به صورت خلاصه به آن پرداختم. سال بعد، کتاب هنر را منتشر کردم که تمرکز اصلی‌اش بر زیباشناسی دنیای ما بود و طبیعتاً فشن یکی از پدیده‌های مهم در این زمینه محسوب می‌شد. حس کردم که بحث‌های مطرح‌شده در این دو کتاب تکه‌های چندپاره‌ای هستند که باید در کتابی مجزا به هم پیوند بخورند. در سال‌های بعد، چند سخنرانی با موضوع فشن ایراد کردم، اما به علت مشغله کاری نوشتن کتاب به تعویق می‌افتاد، تا امروز که سرانجام به پایان رسید.

از الن ماری فورسبرگ، آنی گرنبرگ، هلگه یوردهایم، اینگرید سانده لارسن، توماس سونیوس نیلسن، اریک تورستنسن، اینگرید اوگلوپیک و کنوت اولاف آماس بابت نظراتی که در مورد متن این کتاب دادند تشکر می‌کنم. با این حال، مسئولیت هرگونه اهمال، بی‌دقتی و اشتباهات موجود در کتاب تماماً بر عهده من است.



## مقدمه: فلسفه‌ای برای فشن؟

هرآنچه به شکل محسوس وجود دارد، هرآنچه روان را بر روان می‌نمایاند، به معنی دقیق کلمه پوشش، پوشاک یا لباسی است که در فصلی پوشیده می‌شود و پس از آن کنار نهاده می‌شود. پس اگر درست فهمیده باشیم، تمام آنچه انسان‌ها اندیشیده‌اند، خیال کرده‌اند، انجام داده‌اند و بوده‌اند مشمول این مبحث لباس‌ها می‌شود. کل جهان بیرونی و آنچه در آن است چیزی جز لباس نیست و عصاره تمام علوم در فلسفه لباس‌ها نهفته است.

— تامس کارلایل<sup>۱</sup>

«چرا عینک زده‌ی؟»

«ریف می‌گه این فصل عینک مده. عینک زده‌م تا شبیه روشن فکرها بشم.»

— برت ایستون البس<sup>۲</sup>

فشن در قرن پانزدهم میلادی در فرانسه آن قدر مهم تلقی می‌شد که شارل هفتم خواسته بود وزارتخانه جداگانه‌ای برای آن تأسیس کنند.<sup>۳</sup> امروزه کمتر کسی است که خواهان چنین نهادی باشد، اما مطمئناً از اهمیت فشن کاسته نشده است. فشن از قرن هجدهم تا به امروز

به شکل روزافزونی دموکراتیزه شده است، به این معنا که دیگر منحصر به جمع کوچکی از ثروتمندان نیست. انسان غربی امروزی را به سختی بتوان خارج از دامنه فشن در نظر آورد. پیشخوان روزنامه‌فروشی‌ها از مجلات فشن با جلدهای روغنی و رنگ‌های جذاب‌شان انباشته است و صفحات بسیاری از مجلات سبک زندگی و روزنامه‌ها به مطالب مربوط به فشن اختصاص دارد. شوهای بزرگ فشن در پاریس، میلان، نیویورک و لندن حتی در برنامه‌های اخبار تلویزیون ملی نیز دنبال می‌شوند. واضح است که این میزان توجه به فشن ناشی از اهمیت زیاد آن است، یا شاید برعکس این گزاره صحیح باشد - یعنی شاید همین توجه گزاف است که موجب مهم شدن فشن شده است. فشن جنسیت نمی‌شناسد و آن نگاه سنتی که فشن را مشغولیت ذهنی زنان می‌دانست امروز منسوخ شده است. امروزه از زن و مرد و پیر و جوان بیشتر و بیشتر جذب آن می‌شوند. اگر نگاه‌مان را صرفاً به قلمرو لباس‌ها محدود نکنیم و فشن را به مثابه پدیده‌ای در نظر بگیریم که تمام حوزه‌های دیگر مصرف را نیز در بر می‌گیرد و منطقتش به حوزه‌های هنر، سیاست و علم نیز سرایت می‌کند، آشکار می‌شود که این پدیده‌ای است که در مجاورت هسته دنیای مدرن قرار گرفته است. فشن بر شیوه برخوردی که اغلب مردم با خودشان و دیگران دارند تأثیر می‌گذارد، اگرچه بسیاری از آنان این حقیقت را کتمان می‌کنند. اما دم خروس این کتمان در عادات مصرف‌مان خود را نشان می‌دهد. فشن پدیده‌ای است که باید در تلاش‌مان برای درک خویشتن در وضعیت تاریخی‌مان در مرکز توجه قرار بگیرد. پدیدار شدن فشن به مثابه پدیده‌ای تاریخی با مدرنیسم یک خصیصه اصلی مشترک دارد و آن شکستن سنت و تلاشی بی‌پایان برای دستیابی به «نو» است. فشن، همان‌طور که والتر بنیامین می‌نویسد، «تکرار جاودانه نوست».<sup>۴</sup> من تا به آنجا پیش می‌روم که می‌گویم درک فشن لازمه درک بسنده ما از دنیای مدرن است، اگرچه این ادعا قطعاً دال بر این نیست که فشن «شاه‌کلید»ی است که تنها با استفاده از آن می‌توان به این درک نائل شد.

درعین حال، به نظر می‌رسد فشن از کم‌اهمیت‌ترین چیزهایی است که می‌توان تصور کرد. در بسیاری از متون، کلمه «فشن» در ترکیبی مانند «فلسفه فشن» همچون چیزی که فاقد جسم و وزن است به چشم نمی‌آید.<sup>۵</sup> فشن از همان ابتدا انتقادهایی را به

همراه داشت. نوشته‌هایی از قرن چهاردهم در دست است که در آن‌ها ظاهر کسانی که جامه‌هایی متفاوت با لباس‌های مشخصاً کاربردی به تن می‌کنند مسخره توصیف شده است. تا دهه ۱۹۸۰، مطالعات «جدی» فشن به نکوهش اخلاقی و حتی تحقیر موضوع‌شان تمایل داشتند. اما در دو دهه گذشته همه چیز تغییر کرده است. در این کتاب، تا حد زیادی به نقد فشن می‌پردازم، اما آن را تحقیر نمی‌کنم. تلاش اصلی در این کتاب ایجاد رابطه‌ای گویاتر با فشن و تغییر شیوه برخوردمان با آن است. این کار ما را کاملاً از بند فشن نمی‌رهاند، اما به این وسیله می‌توانیم تا حدی از آن مستقل شویم.

این کتاب تاریخ فشن نیست، هرچند تاریخ آن را به دقت موشکافی می‌کند.<sup>۶</sup> این کتاب یک تحقیق زیبایی‌شناسانه تجویزی هم نیست، به این معنا که قصدم ارزیابی زیبایی‌شناسانه فشن‌های مختلف باشد. رویکرد این کتاب در مبحث زیبایی‌شناسی بیشتر توصیفی است تا تجویزی. می‌توان فشن را از زوایای مختلف بسیاری تحلیل کرد، اما به صورت کلی در این تحقیق یک پرسش ذهن مرا به خود مشغول داشت و آن پرسش از تأثیر فشن بر شکل‌گیری هویت بود. نظر به اینکه این پژوهشی فلسفی است، قصد دارم به جای طرح واقعیت فشن بیشتر به مفهوم فشن، بازنده‌های مختلف آن و چیزهایی که فشن ظاهراً می‌تواند سبب آن‌ها شود بپردازم. در واقع می‌توان گفت موضوع تحقیق من گفتمان فشن است.

هشت فصل کتاب را می‌توان نسبتاً مستقل از هم خواند. این فصول طیف گسترده‌ای از موضوعات را در بر می‌گیرند، زیرا فشن با حوزه‌های متنوعی همچون پوشاک، بدن، مصرف، هویت و هنر مرتبط است. با اینکه فشن انواع بسیاری دارد، من اینجا تمرکز اصلی‌ام را بر فشن لباس قرار دادم. فشن تنها موضوعی در رابطه با پوشاک نیست، بلکه می‌توان آن را به صورت یک نوع سازوکار یا ایدئولوژی نیز در نظر گرفت که تقریباً در هر حوزه‌ای از دنیای مدرن که فکرش را بکنید، از دوران قرون وسطی متأخر به این سو، به کار رفته است. این سازوکار به ویژه در حوزه پوشاک آشکار است. پس این حوزه عرصه اصلی بحث ما در این کتاب خواهد بود.

«فشن» اصطلاحی است که مشخص کردن حدود و ثغورش به وضوح دشوار است و

تردید جدی وجود دارد که بتوان شروط لازم و کافی ای برای قضاوت درباره «مد» بودن یا نبودن چیزی یافت. در حالت کلی، در ادراک ما از چیستی فشن می‌توان دو نگاه اصلی را از هم تمیز داد: یک نگاه فشن را چیزی مربوط به پوشاک می‌داند و دیگری آن را سازوکار، منطق یا ایدئولوژی ای عمومی می‌داند که حوزه پوشاک یکی از حوزه‌های متعدد متأثر از آن است. آدام اسمیت از نخستین فیلسوفانی بود که در مردم‌شناسی‌اش نقشی محوری برای فشن قائل شد. او می‌گوید فشن در وهله اول به حوزه‌هایی اطلاق می‌شود که سلیقه در آن‌ها حرف اول را می‌زند. فشن به‌ویژه در حوزه‌های لباس و مبلمان و البته در موسیقی، شعرو معماری خود را نشان می‌دهد.<sup>۶</sup> به عقیده او، فشن بر باورهای اخلاقی نیز مؤثر است، گرچه این تأثیر بسیار اندک است.<sup>۸</sup> ایمانوئل کانت تعریفی از فشن به دست می‌دهد که بر تغییرات کلی در سبک زندگی بشر استوار است. او می‌گوید: «تمام فشن‌ها، در معنای اصلی‌شان، در واقع راه‌های دگرسان‌شونده‌ای برای زیستن‌اند.»<sup>۹</sup> اما تغییراتی در سبک زندگی بشر رخ داده که چندان نمی‌توان آن‌ها را، طوری که موافق نظر کانت باشد، «فشن» به شمار آورد. نووالیس، شاعر رمانتیک، جایی نوشت که فقط «پیشرفت‌های واقعی» زندگی بشر است که در حوزه باورهای اخلاقی جای می‌گیرد و تمام دگرگونی‌های زندگی ما بدون استثنا «فشن» تغییر صرف و پیشرفت کم‌اهمیت صرف» هستند.<sup>۱۰</sup> فیلسوف و جامعه‌شناس معروف، گئورگ زیمل، در *فلسفه فشن* (۱۹۰۴) بین فشن و لباس تفاوت قائل شده است، زیرا به عقیده او فشن پدیده اجتماعی گسترده‌ای است که در تمام عرصه‌های اجتماعی حضور دارد و پوشاک تنها یکی از این عرصه‌های بسیار است.<sup>۱۱</sup> به باور او، عرصه‌هایی چون زبان و رفتارهای ما نیز در معرض فشن قرار می‌گیرند، هرچند در این بین پوشاک تا حد زیادی در مرکز توجه قرار دارد. فیلسوف دیگری به نام ژیل لیپووتسکی نیز نظر مشابهی دارد و می‌نویسد: «فشن شکل خاصی از تغییر اجتماعی است، صرف‌نظر از اینکه موضوع آن چه باشد. فشن در وهله اول سازوکاری اجتماعی است که با یک دوره زمانی کوتاه بخصوص و با تغییراتی کم‌ویش شگرف متمایز می‌شود که آن را قادر می‌سازد بر قلمروهای گوناگون حیات جمعی انسان تأثیر بگذارد.»<sup>۱۲</sup> لیپووتسکی در اینجا تعریفی بسیار گسترده به دست می‌دهد، تعریفی که دقیقاً تأکید می‌کند فشن مسئله سازوکار

اجتماعی است و نه فقط مسئله‌ای مربوط به پوشاک. فشن در لباس را می‌توان تنها یکی از پدیده‌های متعدد فشن محسوب کرد. تصور کردن پدیده‌ای اجتماعی که تحت تأثیر فشن قرار نداشته باشد دشوار است، چه شکل بدن باشد چه طرح خودرو، سیاست یا هنر. اما برخی دیگر فشن را منحصراً با پوشاک مرتبط می‌دانند. برای مثال، آن هولاندر، مورخ هنر، «فشن» را طیف کاملی از سبک‌های لباس جذاب در عصری معین می‌داند که شامل «اوت کوتور»<sup>\*</sup>، همه اشکال ضد فشن و غیر فشن و لباس‌ها و متعلقات کسانی که مدعی‌اند هیچ علاقه‌ای به فشن ندارند نیز می‌شود.<sup>۱۳</sup> موضع مورخ فرهنگی الیزابت ویلسون بسیار به این تعریف شبیه است. او می‌گوید: «فشن نوعی لباس پوشیدن است که ویژگی اصلی آن تغییر سریع و مداوم سبک است. فشن از یک نظر خود تغییر است و در جوامع غربی هیچ لباسی بیرون از دایره فشن قرار ندارد.»<sup>۱۴</sup> اما آیا فشن خود این لباس‌هاست یا آن کیفیتی است که دارند؟ تعریف ویلسون در این باره مبهم است، زیرا فشن را به صراحت هم با لباس‌ها مرتبط می‌داند و هم با کیفیتی ویژه (یعنی تغییر). اما واضح است که «تغییر» در اینجا کیفیتی بسنده برای توصیف فشن نیست. همه چیز تغییر می‌کند، اما همه چیز لزوماً فشن نیست. آیا می‌توان برای فشن کیفیات دیگری را جست؟ می‌توان نظر منتقد و نشانه‌شناس معروف، رولان بارت، را پذیرفت که می‌گوید لباس‌ها بنیان مادی فشن هستند، درحالی‌که فشن خود یک سیستم معنایی فرهنگی است.<sup>۱۵</sup> اما باید پرسید آیا همه لباس‌ها به مثابه بنیان مادی چنین سیستم معنایی‌ای عمل می‌کنند؟ در این باره تردید وجود دارد. قائل بودن به وجود ارتباطی نزدیک بین مفهوم فشن و پوشاک نامعقول نیست، اما در عین حال واضح است که همه لباس‌ها را نمی‌توان ذیل فشن دسته‌بندی کرد و اصطلاح «فشن» به خودی خود چارچوب ارجاع باریک‌تری نسبت به اصطلاح «پوشاک» دارد. در فصل دوم خواهیم دید که فشن پدیده‌ای مطلق نیست و لباس خیلی بیشتر از فشن قدمت دارد. گروهی از پدیده‌ها نیز وجود دارند که پوشاک نیستند، اما می‌توان آن‌ها را فشن تلقی کرد و این اصطلاح به‌تنهایی شمول گسترده‌تری نسبت به «پوشاک»

\* اوت کوتور (haute couture) - واژه فرانسوی به معنی «دوزندگی سطح بالا» - اشاره دارد به دوخت لباس‌های انحصاری و سفارشی با پارچه‌های غیر معمول و گران قیمت. این لباس‌ها تماماً دست‌دوزند.

دارد. وسوسه‌کننده است که تلاش کنیم این اصطلاح را به مثابه کیفیت (یا ترکیبی ویژه از کیفیات) معلوم که در زمینه‌های پوشاک، دیزاین داخلی، سیاست، علم و حوزه‌های دیگر معتبر است تعریف کنیم. آنگاه مسئله تنها بر سر تعیین دقیق این کیفیت خواهد بود. با اینکه بسیار درباره فشن خوانده‌ام، هنوز ندیده‌ام که جایی به شکلی قانع‌کننده توانسته باشند چنین کیفیتی را شناسایی کنند. البته می‌توانیم تلاش کنیم تعریفی موقتی از آن ارائه دهیم: تنها هنگامی چیزی را فشن می‌خوانیم که به شیوه‌ای متمایز از لحاظ اجتماعی عمل کند و بخشی از سیستمی باشد که آن را به شکلی نسبتاً سریع با چیزی نو جایگزین می‌کند. اما چنین تعریفی درک ما از این دو جنبه «متمایز از لحاظ اجتماعی» و «نو»ی فشن را بهبود نمی‌دهد. به علاوه، تردید وجود دارد که چنین تعریفی بتواند شرایط لازم و کافی را برای فشن معین کند. با عقل کاملاً جور درمی‌آید که شیئی که نه از لحاظ اجتماعی متمایز است و نه نوست (برای مثال، ژاکت چرمی کهنه‌ای که کسی سال‌ها آن را پوشیده و ناگهان در زمره فشن قرار گرفته است) به خوبی می‌تواند به مثابه شیئی فشن توصیف شود. اشیایی نیز هستند که هم از لحاظ اجتماعی متمایز و هم نوستند (برای مثال، یک مدال یادبود کاملاً نو)، اما نباید آن‌ها را در زمره اشیای فشن تلقی کرد. در واقع، اجباری نیست که فشن حتماً شیئی نو را معرفی کند؛ نپوشیدن چیزی هم ممکن است فشن باشد، مانند وقتی که کلاه نپوشیدن مد روز شد. به علاوه، فشن به حوزه‌های بسیاری مربوط می‌شود و بعید است بتوان تعریفی از آن ارائه داد که چگونگی عملکرد آن را در تمام این حوزه‌ها توضیح دهد. همه این دلایل ما را مجاب می‌کنند که بهتر است بر مبنای چیزی که ویتگنشتاین آن را «شبهات‌های خانوادگی» می‌نامد در این اصطلاح مذاقه کنیم. ویتگنشتاین این ویژگی را با مفهوم «بازی‌ها» توضیح می‌دهد: هیچ کیفیت منفردی وجود ندارد که بین تمام چیزهایی که بازی می‌خوانیم شان مشترک باشد. با این حال، همه بازی‌ها با شبکه پیچیده‌ای از شبهات‌ها به یکدیگر متصل‌اند.<sup>۱۶</sup> یکی از پیامدهای چنین رویکردی به مفهوم فشن این است که باید با استفاده از نمونه‌ها به آن نزدیک شد. می‌توانیم نمونه‌هایی را بیابیم از آنچه فشن می‌نامیم و نیز نمونه‌هایی از آنچه فشن نمی‌نامیم، اما نه می‌توانیم و نه ممکن است که به تعریفی از آن با شرایط لازم و کافی دست پیدا کنیم. بنابراین، در این کتاب نمونه‌های

بسیاری را به کار خواهیم برد و باید ببینیم که تا چه حد ممکن است بر مبنای این نمونه‌ها خصایص عمومی دیگری را استخراج کنیم.

فشن‌ها به صورت طبیعی در میان دانشگاهیان و نخبگان نیز وجود دارند. آن‌ها می‌خواهند بدانند کدام موضوعات در زمره فشن قرار دارند و کدام قرار ندارند، کدام رویکردها «شبهات‌انگیز» هستند و کدام نیستند. ساده‌اندیشی است که فکر کنیم همه این‌ها از ملاحظات کاملاً منطقی برآمده باشند، زیرا نباید از نظر دور داشت که مسئله اینجا سلیقه‌ای است که مدام تغییر می‌کند. از این نظر، هیچ تفاوت بارزی میان پوشاک و فلسفه وجود ندارد، اگرچه فیلسوفان خیلی کندتر از کسانی که در زمینه پوشاک فشن فعالیت می‌کنند به تغییرات واکنش نشان می‌دهند. از همه فیلسوفان انتظار نمی‌رود که در هر فصل مجموعه‌ای کاملاً جدید از عقاید را معرفی کنند. به نظر می‌رسد این تصور که فلسفه نیز، مانند چیزهای دیگر، فرایندی است که با فشن مهار می‌شود ممکن است برای فیلسوف‌ها زننده باشد، زیرا آن‌ها دوست دارند باور کنند که گزینه‌های منحصرأ منطقی مبنای موضوعات و رویکردهای آن‌ها را شکل داده است. البته بعضی فیلسوف‌ها قویاً به قاعده‌ای که در یکی از کتاب‌های قدیمی‌ام مطرح کردم واکنش نشان دادند:

در تاریخ فلسفه، به ندرت می‌توان استدلالی را یافت که به روشنی رد شده باشد. انقلاب‌های فلسفی — برای مثال، انقلاب‌هایی که کانت و دکارت رقم زدند — به این دلیل رخ نداده‌اند که اسلاف آن‌ها به شکلی بی‌چون و چرارد شده‌اند، بلکه بیشتر به این دلیل اتفاق می‌افتند که بسیاری فیلسوفان از فلسفه سنتی خسته می‌شوند و حس می‌کنند دارند درجا می‌زنند. در نتیجه، به چیزی جدید نیاز پیدا خواهد شد.<sup>۱۷</sup>

اذعان اینکه فشن فقط به دلایل منطقی تغییر نمی‌کند، حتی اغلب فقط محض اینکه خودش را تغییر داده باشد تغییر می‌کند، به این معناست که فلسفه نیز، حداقل به صورت جزئی، در معرض فشن قرار دارد، گرچه این توصیف سازگار نیست با جاه‌طلبی فلسفه مدرن که در آرزوی رسیدن به خودمختاری‌ای مطلقاً منطقی است.



فیلسوف سرشناس هانس گئورگ گادامر مدعی است فشن تنها می‌تواند چیزهایی را کنترل کند که می‌توانند به راحتی تغییر کنند.<sup>۱۸</sup> پس باید فشن را چیزی کاملاً تصادفی دانست که هیچ پایه عمیقی ندارد، همچون خانه‌ای بر آب. اما فشن تنها به چیزهای «بی‌اهمیتی» همچون پوشاک محدود نمی‌شود، بلکه بر علم و هنر نیز مؤثر است. گادامر جایی دیگر می‌نویسد: «حتی در پراکسیس کارهای علمی چیزی شبیه به "فشن" وجود دارد. می‌دانیم که فشن چه نیروی عظیم و پرقدرتی دارد، اما به کار بردن کلمه "فشن" در رابطه با علم بسیار زشت است، زیرا برایمان بدیهی به نظر می‌رسد که شأن علم اجل از آن است که صرفاً فشن را ترویج کند.»<sup>۱۹</sup> زیمل نیز همین نظر را دارد و معتقد است پدیده‌هایی همچون علم و مذهب بسیار مهم‌تر از آن‌اند که تحت تأثیر «فشن قرار بگیرند که پیشرفت آن به کل از عینیت تهی است».<sup>۲۰</sup> سؤال اینجاست که آیا به راستی می‌توان چنین آرزویی را برآورده کرد و خود را از الزامات فشن رها کند. نکته محوری هرمنوتیک گادامر این است که هرگونه تلاش برای درک چیزی، هرگونه پژوهش علمی و غیرعلمی، لزوماً باید به یک وضعیت هرمنوتیکی مشروط از لحاظ تاریخی مرتبط شود. وضعیت هرمنوتیکی ما تا چه حد تحت تأثیر منطق فشن قرار دارد؟ چرا باید خود را، آن‌طور که گادامر می‌گوید، از فشن رها کند؟ نه این است که شخصی که فشن را دنبال می‌کند با عصر خود هماهنگ است و آیا این در خود ارزشی ندارد؟ شاید وقتی هگل می‌گوید مقاومت در برابر فشن «حماقت» است، تلویحاً به همین موضوع اشاره می‌کند.<sup>۲۱</sup>

به هیچ وجه نمی‌توان گفت فشن موضوعی است که در فلسفه معمول است. حتی در کارهای فلسفی گسترده‌ای که در آن به خاستگاه نفس مدرن پرداخته‌اند — مانند کتاب **خاستگاه‌های نفس** نوشته چارلز تیلور — به فشن هیچ توجهی نشده است.<sup>۲۲</sup> از قدیم مرسوم بوده است که فشن را هدف اقناع‌کننده‌ای برای مطالعه ندانند و از این حوزه به اندازه مثلاً هنرهای تجسمی و معماری استقبال نشده است. این وضعیت در سال‌های اخیر با انتشار رشته‌آثاری دانشگاهی درباره فشن تا حدی تغییر کرده است، اگرچه به جز چند استثنا فیلسوفان این آثار را ننوشته‌اند. اگر نگاهی به تاریخ فلسفه بیندازیم نیز نتایج اندکی خواهیم یافت. حتی نیچه هم از پرداختن به این موضوع احتراز کرده است. آدام اسمیت،

ایمانوئل کانت، هگل، والتر بنیامین و تئودور آدورنور فهرست کسانی هستند که به فشن تا اندازه‌ای توجه نشان داده‌اند. متفکران دیگر نیز بسته‌گریخته به این موضوع اشاره‌هایی کرده‌اند، اما جای شگفتی است که از سنت فلسفی موجود چیز زیادی در این باره عایدمان نمی‌شود. تا آنجا که می‌دانم، تنها دو فیلسوف هستند که کتابی کامل درباره فشن نوشته‌اند: گئورگ زیمل و ژیل لپیوتسکی (هرچند احتمالاً جامعه‌شناسان مدعی خواهند شد زیمل در واقع جامعه‌شناس است). نوشتن درباره فشن کمی برخلاف ذات فلسفه خواهد بود. افلاطون میان واقعیت از یک سو و نمودهایش از سوی دیگر، میان عمق و سطح، تمایز قائل می‌شود و فشن تماماً سطح است. ضمناً می‌توان نوع بخصوصی از تشکیک در زمینه پوشاک را در فلاسفه معاصر افلاطون مشاهده کرد. افلاطون لباس را با زیبایی مرتبط می‌داند، اما زیبایی‌ای که ذاتی دغل‌کارانه دارد.<sup>۲۳</sup> نادیده گرفتن فشن از سوی فلسفه از این تصور نشئت می‌گیرد که این پدیده آن قدر سطحی است که ارزش ندارد در موردش دست به پژوهش جدی بزنیم. در کل، فلاسفه خیلی هم از فشن آگاهی نداشتند. بار دیگر تأکید می‌کنم که کانت در این میان استثنا بود. او عنوان «استاد آراسته هنرها» را یدک می‌کشید و با کفش‌های سگک‌نقره‌ای و پیراهن‌های اعلا ابریشمی این طرف و آن طرف می‌رفت. کانت خودش در این باره می‌گوید: «بهتر آن است... که احمقی مد روز باشیم تا احمقی از مد افتاده.»<sup>۲۴</sup>

آن که بخواهد فلسفه‌ای در باب فشن بنویسد کاری را در پیش گرفته که در داستان‌های خیالی — مشخصاً در **رمان سارتور رسارتوس** (۱۸۳۳-۱۸۳۴) نوشته تامس کارلایل — از اساس به ریشخند گرفته شده است. هنگامی که کارلایل نگارش این کتاب را آغاز کرد، در خاطراتش نوشت: «قصه دارم چرت و پرت بنویسم. موضوع کتابم درباره "لباس‌ها" است. بلا به دور!»<sup>۲۵</sup> او در کتابش فشن و به‌ویژه فلسفه‌اش را مسخره می‌کند. شخصیت اصلی داستان دیوگنس تویفلسدروک (به معنی «مدفوع شیطان») تصمیم می‌گیرد درباره «تأثیرات اخلاقی، سیاسی و حتی مذهبی لباس‌ها» تحقیق کند.<sup>۲۶</sup> او لباس را اساس همه چیز در هستی بشر می‌داند و ادعا می‌کند بهترین درک از این هستی اساساً از طریق لباس‌ها حاصل می‌شود: «بنابراین، در این موضوع پرمعنی لباس‌ها، اگر درست آن را درک